

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۳/۳،
پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۷۳-۱۵۳

بررسی روایات ضحاح*

دکتر سیدمحمد مرتضوی

گروه معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: mortazavi_m@um.ac.ir

چکیده

در بعضی از منابع حدیثی اهل سنت روایاتی درباره کفر ابوطالب نقل شده که به روایات ضحاح مشهور شده است. در بررسی سندی این روایات روشن می شود که این روایات اعتبار سندی ندارند؛ گذشته از آنکه از نظر محتوا نیز با هم تعارض دارند. از طرف دیگر محتوای این روایات با آیات قرآن که می گوید: در عذاب کافران تخفیفی داده نمی شود و شفاعت دیگران برای آنها بی فایده است، متعارض است.

همچنین با روایات اسلامی که می گوید: شفاعت پیامبر تنها شامل مسلمانان می شود متعارض است. گذشته از آنکه با واقعیت های تاریخی از قبیل: مسلمان بودن فاطمه بنت اسد و اینکه او یازدهمین مسلمان است؛ با پیامبر اسلام بیعت کرده است؛ تا پایان عمر همسر ابوطالب بوده است؛ پیامبر دستور داد ابوطالب را غسل دهند و معاویه نیز از این روایات بعنوان نقطه ضعف آل علی(ع) استفاده نکرده است، نشان می دهد که روایات ضحاح از پیامبر(ص) صادر نشده است. همچنین با توجه به رقابت شدید بین بنی العباس و آل علی(ع) و تلاش همه جانبه بنی العباس برای حذف آل علی(ع) از صحنه سیاسی و درگیری شدید منصور دوانقی با آل علی(ع) و اسناد تاریخی، این روایات در عصر عباسیان و توسط منصور دوانقی جعل شده است.

کلید واژه ها: کفر، ضحاح، جعل حدیث، آل علی(ع)، عباسیان

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۶/۰۶/۲۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۷/۰۴/۲۴.

طرح مسأله

حدیث یکی از منابع مهم شناخت معارف دینی است، به گونه ای که اگر بخواهیم حدیث را از دین جدا سازیم رکن مهم و کلیدی آن را از دین جدا کرده، در آن صورت دین را از کارایی لازم خواهیم انداخت. نکته قابل توجه این است که همه فرقه های مسلمان با همه اختلافاتی که در عقاید دارند به ضرورت حدیث و پایبندی به آن معتقد هستند.

همچنین همه قبول دارند که هر آنچه امروز به عنوان حدیث در اختیار مسلمانان است گفته معصوم نیست؛ زیرا از همان عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عده ای از مسلمانان ناآگاه و دشمنان آگاه اسلام با انگیزه های متفاوت به جعل حدیث پرداختند (سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰)، جعل حدیث به عصر رسول خدا(ص) اختصاص نداشت بلکه هر چه زمان جلوتر می رفت و اختلافات مسلمانان بیشتر می شد عده ای برای حذف رقیب و اثبات مشروعیت خود به جعل حدیث اقدام می کردند. یکی از انگیزه های مهم جعل حدیث اختلافات سیاسی مسلمانان بود، به ویژه در عصر بنی عباس تلاش گسترده ای برای حذف آل علی(ع) از صحنه ی سیاسی انجام گرفت. یکی از این محورها تلاش برای اثبات سابقه ی ایمان و دیانت اجداد بنی عباس و همزمان با آن اثبات کفر، نفاق و... اجداد آل علی(ع) بود.

در منابع اهل سنت روایاتی وجود دارد که در آنها واژه ضحضاح درباره جایگاه ابوطالب(ع) در جهنم به کار رفته است.

در این روایات، دخول ابوطالب(ع) در جهنم مسلم شمرده شده، ولی با دخالت رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- نسبت به عذاب او تخفیفی داده شده و به مرتبه کم عمق جهنم که ضحضاح باشد انتقال یافته است.

در این مقاله درصددیم منشأ جعل این نوع روایات را بررسی کنیم که آیا چنین روایاتی از پیامبر(ص) صادر شده و یا آنکه این روایات بعد از پیامبر جعل شده است و اگر دیگران جعل کرده اند انگیزه آنان از جعل این نوع روایات چه بوده است.

ضرورت تحقیق

با توجه به وجود این نوع روایات در منابع حدیثی اهل سنت و تاثیر مستقیم آنها در موضع گیری عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان اثبات صدور و یا عدم صدور این نوع روایات از رسول خدا(ص) می تواند در تصحیح اندیشه ی مسلمانان نسبت به اهل بیت(ع) و پیروان آنان تأثیر داشته باشد و به وحدت مسلمانان کمک کند.

پیشینه تحقیق

درباره ی ایمان ابوطالب در منابع شیعه کار زیادی انجام گرفته حتی کتاب های مستقلی نیز در این زمینه نوشته شده است. ولی در منابع اهل سنت با استناد به وجود همین نوع روایات ایمان ابوطالب با شک و تردید و یا عدم آن همراه است ولی درباره ی منشاء جعل این نوع روایات تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است کاری انجام نگرفته است.

روش تحقیق

با توجه به اختلافی بودن مسأله در منابع شیعه و اهل سنت و تاریخی و حدیثی بودن آن، تحقیق تنها به منابع اهل سنت مستند بوده و توصیفی و تحلیلی است.

روایات ضحضاح

در منابع حدیثی اهل سنت روایاتی وجود دارد که از کفر ابوطالب(ع) خبر می دهد و مشهور به روایات ضحضاح است. این روایات گرچه در بعضی منابع اهل سنت از جمله مسند احمد (ج ۱، ص ۳۴۱)، البدایه و النهایه ابن کثیر (ج ۲، ص ۴۹۲) و... آمده است، ولی با توجه به وجود این گونه روایات در صحیح بخاری و مسلم و اعتبار این دو کتاب نزد اهل سنت، ما روایات ضحضاح را در منبع یاد شده بررسی می کنیم.

متن روایات

روایات ضحضاح در مجموع از سه طریق بدین شرح در صحیحین وجود دارد:

۱- حدیث ابن ابی عمر حدیثنا سفیان عن عبدالملک بن عمیر عن عبدالله بن الحارث، عبدالله بن حارث می گوید از عباس شنیدم که می گفت: به رسول خدا(ص) عرض کردم: ابوطالب از تو حفاظت و حمایت می کرد آیا این کار برایش منفعتی داشت؟ رسول خدا(ص) فرمود: آری او را در گودالهای جهنم یافتم پس او را تا جای کم عمق جهنم بیرون آوردم (قشیری، مسلم بن حجاج، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۱۳۵).

۲- حدیثنا موسی بن اسماعیل حدیثنا ابو عوانه حدیثنا عبدالملک عن عبدالله بن الحارث بن نوفل عن عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن حارث می گوید عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا(ص) گفت: ابوطالب از تو حفاظت می کرد و برای تو خشمگین می شد آیا تو هم برایش کاری انجام داده ای؟ فرمود: آری اگر من نبودم او در اعماق جهنم بود ولی اکنون او در منطقه کم عمق جهنم است (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۲۷، و ج ۴، ص ۲۴۷).

۳- حدیثنا قتیبه بن سعید حدیثنا لیث عن ابن الهاد عن عبدالله بن خباب عن ابی سعید الخدری، ابوسعید خدری می گوید: نزد رسول خدا(ص) یادی از عمویش ابوطالب شد، آن حضرت فرمود: شاید در قیامت شفاعت من برایش مفید باشد و در منطقه کم عمق جهنم قرار داده شود به گونه ای که آتش روی پای او را بپوشاند ولی همین مقدار هم آنقدر شدید است که مغزش بجوش می آید (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۵).

۴- حدیثنا ابوبکر بن ابی شیبیه حدیثنا عفان حدیثنا حماد بن سلمه حدیثنا ثابت بن ابی عثمان النهدی عن ابن عباس، ابن عباس می گوید رسول خدا(ص) فرمود: کمترین عذاب از آن ابوطالب است که کفشهایی از آتش دارد که مغزش از شدت حرارت آنها بجوش می آید (همان).

قبل از بررسی روایات، ترجمه چند واژه شایسته است:

۱- یحوطک: حاطه: حفظه. حوط به معنای حفظ کردن است (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۷۹). بنابراین یحوطک یعنی از تو محافظت می کرد.

۲- غمرات: جمع غمره و الغمره: معظم الماء الساتره لمقرها، گودال پوشیده از آب. بنابراین غمرات نار یعنی گودالهای جهنم (اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۱۴).

۳- درک: الدرك اسفل كل شيء ذي عمق و الدرك الاسفل فی جهنم اقصى قعرها (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۲۲)، انتهای هر چیز عمیق و درک اسفل جهنم، انتهای جهنم است.

۴- ضحضاح: و الضحضاح فی الاصل ما رق من الماء علی وجه الارض ما يبلغ الکعبین و استعاره للنار (لسان العرب، ج ۲، ص ۵۲۵)؛ ضحضاح در اصل به آب پخش شده روی زمین به گونه ای که تا برآمدگی روی پا را بگیرد، گویند و از باب استعاره برای آتش نیز به کار می برند.

با توجه به توضیح واژگان یاد شده معنای روایات روشن می شود، و بی گمان محتوای آنها با معارف اسلامی به دلایل زیر سازگاری ندارد:

۱- مؤیدات حدیثی

روایات یاد شده گرچه از سه طریق و در قالب چهار روایت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده، ولی خود روایات با یکدیگر تعارض دارند؛ به عنوان نمونه:

۱-۱- در روایت شماره یک می گوید من ابوطالب(ع) را در گودالهایی از جهنم یافتم (به سفر معراج اشاره دارد) و او را از گودالها بیرون آوردم، تا جایی که آتش تنها روی پای او را گرفته است.

۱-۲- در روایت شماره یک می گوید: شفاعت پیامبر در شب معراج شامل حال ابوطالب(ع) شده و او را از قعر جهنم خارج کرده است، در حالی که در روایت شماره

سه با کلمه «لعل» که حکایت از امیدواری دارد نه قطعی بودن مسأله می گوید: شاید در قیامت شفاعت من شامل ابوطالب(ع) شود و او را از قعر جهنم خارج سازند و در ضحضاح جهنم قرار دهند.

۱-۳- در روایت شماره دو می گوید: ابوطالب(ع) هم اکنون در ضحضاح جهنم است، در حالی که در روایت شماره سه می گوید شاید در روز قیامت شفقت من شاملش شود و او را در ضحضاح جهنم قرار دهند.

۱-۴- در پایان این بحث، این سؤال پیش می آید پیامبری که رحمه للعالمین است و ابوطالب(ع) هم به او خدمات فراوانی کرده است و او هم در حق ابوطالب(ع) شفاعت کرده و او را از غمرات جهنم خارج نموده است، چرا او را به صورت کامل از جهنم نجات نداده، بلکه او را در نقطه ای قرار داده است که براساس روایت چهارم، شدت عذاب به گونه ای است که مغز ابوطالب(ع) به جوش می آید؟

۱-۵- براساس روایات اهل سنت پیامبر در آستانه ارتحال ابوطالب(ع) از او خواست که به وحدانیت خداوند شهادت دهد تا او بتواند در قیامت از او شفاعت کند، ولی ابوطالب(ع) از ادای شهادت امتناع کرد (هندی، علاء الدین، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۷). از طرف دیگر براساس روایات فراوانی که در منابع اهل سنت نیز آمده است شفاعت پیامبر تنها شامل حال مسلمانان می شود، از آن جمله: شفاعت از آن کسی است که برای خدا شریکی قرار نداده است. (الفارسی، علاء الدین، الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۷۶، ح ۶۴۶۳) و یا شفاعت من شامل هر مسلمانی می شود (طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۵۹، ح ۱۰۷) و یا شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به وحدانیت خداوند شهادت دهد، شهادتی که قلب و زبان او هماهنگ باشد (مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۲ ح ۱۰۳۳۵).

براساس آنچه بیان شد کافر صلاحیت ندارد از شفاعت برخوردار شود.

۲- مؤیدات قرآنی

آیات قرآن درباره کافران بر دو مسأله تأکید کرده است:

۱-۲- عدم تخفیف عذاب آنان: در آیات بسیاری این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است، به عنوان نمونه «والذین كفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها كذالك نجزی كل كفور» (فاطر/۳۶)؛ و آنان که کافر شدند آتش دوزخ برای آنان خواهد بود، که نه پایان می یابد تا بمیرد و نه تخفیف می یابد تا آسوده شوند. این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می کنیم.

۲-۲- مؤثر نبودن شفاعت در حق آنان: از جمله مسائلی که در آیات بسیاری درباره کافران مورد تأکید قرار گرفته این است که شفاعت هیچ شفاعت کننده ای درباره آنان سودی نمی بخشد؛ به عنوان نمونه در سوره مدثر درباره کارکرد اصحاب سقر چنین می فرماید: «... و كنا نكذب بیوم الدین. حتی أتانا الیقین. فما تنفعهم شفاعه الشافعیین» (مدثر/۴۸-۴۶)؛ و روز پاداش را تکذیب کردیم، تا این که مرگ فرا رسید، پس شفاعت شفیعان برای آنان سودی نداشت.

این بدان معنا نیست که کسی برای جهنمیان وساطت و شفاعت نکند، بلکه کسانی شفاعت می کنند، ولی شفاعت آنان پذیرفته نمی شود. در آیات فراوانی بر این مسأله تأکید شده است، به عنوان نمونه «وأنذرهم یوم الأذفه إذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع» (غافر، ۱۸)؛ از روز نزدیک بترسان که جان ها به گلوگاه می رسد و خشم خود فرو می برند و ستمکاران هیچ حمایت کننده و شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود، ندارند.

بدین سان تعارض روایات ضحضاح با آیات قرآن آشکار می گردد؛ زیرا در روایات ضحضاح با فرض کفر ابوطالب(ع) هم شفاعت در حق او پذیرفته شده و هم در عذاب او تخفیف داده شده است و دلیل این که از جهنم خارج نشده، درخواست نکردن پیامبر(ص) بوده است.

۳- مؤیدات تاریخی

افزون بر آنچه یاد شد، این روایات با واقعیت های تاریخی نیز تعارض دارند، این خود گواه جعلی بودن روایات یاد شده است. در این جا به تعارض روایات ضحضاح با چند مسأله تاریخی اشاره می کنیم:

۱-۳- اسلام فاطمه بنت اسد

از جمله مسائل قطعی تاریخی در منابع اهل سنت این است که فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب(ع) اسلام آورده، از نخستین مهاجران به مدینه است (عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۶۰؛ مناقب ابن مغازی، ص ۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸).

افزون بر این، وی نخستین زنی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده است (خوارزمی، احمد بن محمد، المناقب، ص ۲۲۷). براساس منابع اهل سنت او یازدهمین نفری است که مسلمان شده است (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴).

از طرفی آغاز دعوت عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه سال بعد از بعثت بوده است (ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۰) و در آغاز دعوت عمومی، جمعیت مسلمانان چهل و یک نفر یا سی و نه نفر بوده اند. (ابن کثیر، اسماعیل، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۰).

بنابراین با توجه به این که فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب(ع) یازدهمین مسلمان است، باید اسلام آوردن او در سال اول و یا حداکثر در سال دوم باشد. از طرف دیگر مرگ ابوطالب(ع) در سال دهم بعثت رخ داده است. سؤال اساسی این است که اگر ابوطالب(ع) مسلمان نبوده چگونه فاطمه بنت اسد به مدت هفت یا هشت سال به زندگی خود با ابوطالب(ع) ادامه داده است؛ زیرا براساس فقه اسلامی زن مسلمان نمی تواند همسر کافر باشد و این مسأله هم در فقه اهل سنت مسلم است (الجزایری، عبدالرحمان، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۰۲) و هم در فقه شیعه

قطعی است (موسوی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۶) از طرفی به اتفاق همه فاطمه بنت اسد تا هنگام مرگ ابوطالب (ع) همسر او بوده است؛ بدین سان جعلی بودن روایات ضحضاح که از کفر ابوطالب (ع) حکایت می کند، آشکار می گردد.

۲-۳- غسل ابوطالب (ع)

از جمله مسائل مسلم تاریخی این است که بعد از مرگ ابوطالب (ع)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد او را غسل دهند (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۶)، در حالی که در فقه اهل سنت غسل دادن کافر حرام است (الجزایری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۰۳) و در فقه شیعه نیز غسل دادن کافر جایز نیست (طباطبایی، محمدکاظم، عروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۸۱). بنابراین بدین سان عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت از آن دارد که ابوطالب (ع) مسلمان بوده است و روایات ضحضاح، جعلی است.

۳-۳- سکوت مخالفان امام علی علیه السلام

آنان که با تاریخ اسلام آشنایند، می دانند که درگیری بنی هاشم و بنی امیه یک درگیری تاریخی است که بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رنگ مذهبی نیز پیدا کرد و بنی امیه برای ترور فیزیکی و ترور شخصیتی بنی هاشم به ویژه آل علی علیه السلام از هیچ کوششی فروگذار نکردند؛ به عنوان نمونه در دوره ای که عقیل برادر امام علی علیه السلام در شام حضور داشت، با این که معاویه روز ورودش صد هزار درهم به او داده بود، روزی معاویه به عقیل گفت: شما بنی هاشم مردمی نرمخو هستید؟ عقیل پاسخ داد: آری ما مردمی نرمخو هستیم. ولی ناتوان نیستیم، مقاوم هستیم ولی زورگو نیستیم، ولی ای معاویه نرمش شما خیانت پیشگی است و اسلام شما کفرپیشگی است (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۳).

همچنین نقل شده است روزی معاویه هنگام ورود عقیل به مجلس گفت: آفرین به مردی که عمویش ابولهب است.

عقیل گفت: خوشا به حال مردی که عمه اش حماله الحطب است.
 معاویه به عقیل گفت: نظرت درباره عمویت ابولهب چیست؟
 عقیل گفت: اذا دخلت النار فخذ علی یسارک تجده مفترشا عمتک حماله الحطب افناح
 فی النار خیر ام منکوح قال کلاهما شر و الله (همان).

از طرف دیگر امام علی(ع) در نامه های متعددی به معاویه از جمله در نامه ۹، ۱۰ و ۲۸ نهج البلاغه کفر، فسق و نفاق بنی امیه نسبت به اسلام و پیامبر و مسلمانان را به رخ او می کشید و معاویه سکوت می کرد و تنها امام علی علیه السلام را به قتل عثمان متهم می کند. با این که معاویه تلاش می کرد در امام نقطه ضعفی بیابد؛ برآستی اگر ابوطالب(ع) کافر بوده است چرا معاویه آن را به رخ امام نکشید، با اینکه معاویه معاصر ابوطالب(ع) بوده و از نزدیک او را می شناخته در حالی که او کفر عمویش ابولهب را همه جا به رخ بنی هاشم می کشید که نمونه اش را بیشتر بیان کردیم. این مسائل مسلم تاریخی حکایت از آن دارد که روایات ضحضاح جعلی هستند.

بررسی سندی روایات ضحضاح

گرچه براساس آنچه بیان شد روایات ضحضاح بی اعتبارند ولی بررسی سندی آنها خالی از لطف نیست.

روایت اول: سندش از این قرار است: حدثنا ابن ابی ابی عمر حدثنا سفیان عن عبدالمملک بن عمیر عن عبدالله بن الحارث قال سمعت العباس. ابن ابی عمر که مقصود محمد بن یحیی بن ابی عمر العدنی است به سال ۲۴۳ ه در گذشته است (عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۲) و سال وفات سفیان ۱۶۱ ه است (همان، ج ۲، ص ۳۵۵). گرچه سال تولد ابن ابی عمر روشن نیست ولی بعید است که با فاصله ۷۲ سال بین مرگ آنها، بتوانند از یکدیگر روایت کنند؛ مگر اینکه ابن ابی عمر جزو معمرین باشد که کسی درباره او چنین چیزی را نگفته است یا فرد دیگری واسطه بوده

و نام او حذف شده که در آن صورت روایت مرسل است و یا سفیان جعل کرده باشد و یا دیگران چنین سندی را تنظیم کرده باشند.

درباره سفیان که مقصود سفیان بن سعید بن مسروق الثوری است گرچه در منابع اهل سنت تلاش شده که چهره ای بی نظیر از او ارائه کنند، ولی در همان منابع مطالبی یافت می شود که از بی اعتمادی به او حکایت می کند از جمله ابن مبارک درباره او گفته است: سفیان در حال گفتن حدیثی بود که آنرا وارونه می گفت، همین که چشمش به من افتاد خجالت کشید و گفت: حدیث را از تو نقل می کنم. (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۵) و یا ابن معین درباره اش گفته است: مرسلات او همانند باد است (همان). یا ابن داوود درباره او گفته است: اگر او علمی داشت هر آینه فریاد می زد (همان). و یا اینکه خطیب بغدادی مطالبی درباره او نقل می کند که از انحراف فکری او حکایت دارد (بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۱).

ابن ابی حاتم درباره عبدالملک بن عمیر نقل کرده است: احمد او را به شدت تضعیف کرده است (الجرح و التعديل، ج ۵، ص ۳۶۰).

ابن معین او را مخلط خوانده (تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۳۷۰) و ابوحاتم درباره او گفته است: «لیس بحافظ، تغیر حفظه» (الجرح و التعديل، ج ۵، ص ۳۶۰).

ابن حبان او را «مدلس» توصیف کرده (الثقات، ج ۵، ص ۱۶) و ابن فراس در شرح حال او نوشته است: «کان شعبه لا یرضاه» (الافصاح عن احوال رواه الصحاح، ج ۳، ص ۷۸).

هسنجانی از قول احمد درباره ی او چنین آورده است: حدیثش مضطرب است با اینکه روایتش کم است ولی در بسیاری از آنها اشتباه کرده است (تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۵۰۶).

بدین سان با توجه به اینگونه اظهارنظرها از سوی متخصصان رجال اهل سنت درباره راویان این حدیث، حدیث مزبور از درجه اعتبار ساقط است.

روایت دوم: حدیثنا موسی بن اسماعیل حدیثنا ابو عوانه حدیثنا عبدالملک عن عبدالله بن الحارث بن نوفل عن عباس بن عبدالمطلب.

با توجه به وجود عبدالملک در این طریق و آنچه راجع به عبدالملک نقل کردیم، این روایت نیز از درجه اعتبار ساقط است، گذشته از آنکه درباره موسی ابن اسماعیل و ابوعوانه نیز سخنانی گفته شده است (تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۵۷ و ج ۶، ص ۷۶).
روایت سوم: حدیثنا قتیبه بن سعید حدیثنا لیث عن ابن الهاد عن عبدالله بن خباب عن ابی سعید الخدری.

درباره ابن الهاد که مقصود عبدالله بن شداد بن الهاد باشد ابن سعد گفته است: «کان عثمانیاً» (تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۷).

روایت چهارم: حدیثنا ابوبکر بن ابی شیبه حدیثنا عفان حدیثنا حماد بن سلمه حدیثنا ثابت بن ابی عثمان النهدی عن ابن عباس درباره ابوبکر بن ابی شیبه، عفان، از احمد بن حنبل نقل می کند: دع ابن ابی شیبه فما ذا انظر عیش یقول غیره. سپس عفان درباره کلام احمد بن حنبل چنین قضاوت می کند مقصود احمد این بود که اشتباهات او زیاد است (تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۶۸) و جعفر بن محمد فریانی می گوید: از محمد بن عبیدالله بن نمیر از بنوشیبه پرسیدم پاسخ داد: درباره آنها نظری است که دوست ندارم بیان کنم (همان).

درباره عفان بن مسلم، یحیی بن معین گفته است: در احادیث بسیاری اشتباهات او را بیان کرده ام (همان، ج ۱۲، ص ۲۷۲). ابن عدی از قول سلیمان بن حرب درباره عفان نقل می کند: بخدا قسم اگر تمام تلاشش را بکار می گرفت که یک حدیث را از شعبه حفظ کند نمی توانست و بسیار بدفهم و بدحافظه بود (الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۱۰۴).

درباره حماد بن سلمه بیهقی گفته است: در بزرگسالی حافظه اش از بین رفته بود از این جهت بخاری از او حدیث نقل نمی کرد (اکمال تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۱۴۲) و ابن

سعد درباره اش گفته است: چه بسا احادیث منکری را نقل می کند (الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۲۸۲).

با توجه به آنچه درباره روایان این گونه احادیث گفته شده است هیچ یک از این روایات از سند کامل برخوردار نیستند و از درجه اعتبار ساقط‌مند؛ گذشته از آن که پیشتر بیان کردیم روایات ضحضاح از نظر محتوا ناهمگون است؛ افزون بر آن که با آیات قرآن، روایات اسلامی و وقایع تاریخی تعارض دارد و نمی تواند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد.

خاستگاه جعل روایات ضحضاح

در این که این گونه روایات را چه کسی یا کسانی جعل کرده اند ابن ابی الحدید می گوید: امامیه و زیدیه بر این باورند که این روایات را مغیره بن شعبه وضع کرده است و نفرت او از بنی هاشم و به ویژه علی علیه السلام انکارناپذیر است (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰).

مرحوم مجلسی از سید شمس الدین موسوی نقل می کند که واضح این روایات بنی امیه و پیروان آنها هستند و همه این روایات به مغیره بن شعبه برمی گردد (بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۲).

در این که مغیره بن شعبه از مخالفان سرسخت امام علی (ع) بوده است شبهه ای نیست، به گونه ای که (العیاذ بالله) آن حضرت را روی منبر کوفه صریحاً لعن می کرد (شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۹).

مغیره به این نیز اکتفا نکرد بلکه در حوزه حکومت خود کسانی را به کار می گمارد که عناد خاصی نسبت به امام علی علیه السلام داشتند به عنوان نمونه ابن اثیر می نویسد وقتی مغیره حاکم کوفه شد کثیر بن شهاب را برای ری انتخاب کرد. «و کان یكثر سب علیّ علی منبر الری» (الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۱۴). ولی در روایات ضحضاح که

در صحیحین موجود است نامی از مغیره نیست. از این رو مورخ برجسته معاصر بر این باور است که اسنادی که به غیر مغیره می رسد در زمانهای بعدی جعل شده است تا سخن شیعه را نقض کنند که این روایات از غیر طریق مغیره نیز آمده است (عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص)، ج ۴، ص ۳۵).
ما بر این باوریم که این روایات در عصر عباسیان و توسط منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی جعل شده است.

مؤیدات نظریه

۱- عدم توسل معاویه به کفر ابوطالب: همه کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند مخالفت شدید بنی امیه به ویژه معاویه با امام علی(ع) را می دانند. معاویه برای حذف امام علی(ع) از صحنه سیاسی کشور اسلامی به هر شیوه ای متوسل می شد. از قبیل: تحریف شأن نزول آیاتی که در شأن امام علی(ع) نازل شده بود درباره ی قاتل آن حضرت (شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳)، نسبت دادن آیات نازل شده درباره ی منافقان به آن حضرت (همان جا) دستور به لعن آن حضرت در سراسر دنیای اسلام، کشتن، آواره کردن دوستان آن حضرت، فضیلت تراشی برای مخالفان سیاسی آن حضرت، نپذیرفتن شهادت دوستان آن حضرت در محاکم قضایی و... (همان، ج ۱۱، ص ۴۶-۴۱) ولی در تمام این شیوه ها هرگز دیده نشده است معاویه کفر ابوطالب را به رخ امام علی(ع) و اهل بیت و دوستان آن حضرت بکشد و اگر روایات ضحضاح از رسول خدا(ص) صادر شده بود و صحابه ی آن حضرت شنیده بودند به طور قطع معاویه آن را به رخ امام علی(ع) می کشید زیرا همان گونه که پیشتر بیان کردیم معاویه کفر ابولهب را به عنوان نقطه ضعف بنی هاشم به رخ عقیل برادر امام می کشید.

۲- مخالفت شدید آل علی(ع) با منصور دوانقی: آنان که با تاریخ اسلام در قرن دوم آشنایند می دانند در سرنگونی بنی امیه بیشترین نقش را ایرانیان به ویژه اهل خراسان به رهبری آل علی(ع) بخصوص فرزندان امام حسن(ع) که به بنی الحسن شهرت یافته اند

ایفا کرده اند تا آنجا که بنی هاشم در ابواء با محمد بن عبدالله بن حسن به عنوان رهبر حرکت بیعت کردند. منصور دوانقی که در آن جلسه حضور داشت هنگام طرح اینکه چه کسی را به عنوان رهبر انتخاب کنند چنین گفت: برای چه خود را فریب می دهید، به خدا قسم خود می دانید مردم از هیچ کس به اندازه ی این جوان (محمد بن عبدالله) پذیرش ندارند. همه گفتند به خدا قسم راست گفتی پس دست در دست محمد گذاشته و با او بیعت کردند (اسد، حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۳، ص ۳۱۰). با این حال، حوادث به این شکل پیش نرفت و قدرت به دست بنی العباس افتاد و بنی الحسن باز مجبور شدند در برابر بنی العباس قیام کنند. تا جایی که عرصه را بر بنی العباس بخصوص منصور تنگ کردند. بنی الحسن، برای منصور آنقدر اهمیت داشتند که همه مورخان نوشته اند:

چون منصور به قدرت رسید هیچ خواسته ای نداشت مگر به چنگ آوردن محمد و پرسش از او و خواسته های او (طبری، ج ۶، ص ۱۵۶). در میان بنی الحسن محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن آن اندازه برای منصور اهمیت داشتند که برای دستگیری آنان به هر کاری اقدام می کرد. به عنوان نمونه نقل شده است که منصور حاکمی را از مدینه بر کنار و دیگری را به جای او منصوب می کرد و او را تحریک می کرد در جستجوی محمد و ابراهیم باشد و آنان را دستگیر کند و برای این کار اموال زیادی خرج می کرد (ابن کثیر، ج ۷، ص ۵۶) سرانجام ابراهیم بصره را تجزیه کرد و حکومت مستقل تشکیل داد نمایندگانش را به شهرهای اطراف گسیل داشت با آمدن نمایندگان ابراهیم مردم بیعت منصور را شکستند از ابراهیم اطاعت کردند به گونه ای که وقتی اهواز در برابر دعوت ابراهیم تسلیم شد منصور برای برگرداندن وضع سابق حازم بن حزیمه را با چهار هزار نیروی نظامی به اهواز فرستاد و سه شبانه روز جان و مال و ناموس مردم را برای آنان مباح کرد (همان، ص ۷۰) عرصه چنان بر منصور تنگ شده بود که برای بیش از پنجاه روز نه لباسش را عوض کرد و نه سراغ زنان می رفت و

نه غذای درستی می خورد. هنگامی که یکی از اطرافیان به او گفت می ترسیم تلف شوی گفت: وای بر تو، این دوران، دوران معاشرت با زنان نیست مگر اینکه یا سر ابراهیم را برآیم بیاورند یا سر مرا برای او ببرند (همان جا). در پی پخش گزارش این شورش ها خراسان که برای بنی العباس بسیار اهمیت داشت از همه جا آشفته تر بود و مردم از حاکمان اطاعت نمی کردند و همگان منتظر ورود محمد بن عبدالله بن حسن بودند. تا اینکه حاکم خراسان در نامه ای به منصور نوشت: بدون تردید مردم خراسان از من روی برگرداندند و مسأله محمد طولانی شده است (ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۶). در این دوران چون منصور نمی توانست محمد بن عبدالله را دستگیر کند و از طرفی می خواست مردم خراسان را مایوس سازد یکی دیگر از بنی الحسن به نام محمد بن عبدالله بن عمر را کشت. ابن اثیر در این باره می نویسد: سر او را به خراسان فرستاد و کسی را هم همراه سر فرستاد تا قسم بخورد که این سر محمد بن عبدالله است؛ همو که مادرش فاطمه دختر رسول خداست با این حال مردم خراسان قانع نشدند (همان جا).

۳- تجلیل از عباس در این روایات: در همه ی این روایات از عباس به گونه ای تجلیل شده است که گویا از همان روز اول پیامبری پیامبر اسلام (ص) به او ایمان آورده است. بر این اساس از چهار روایت یاد شده روایت اول و دوم از خود عباس نقل شده است و روایت چهارم هم از پسر عباس نقل شده است و روایت سوم هم مرسل است.

۴- ترور شخصیت آل علی (ع) توسط بنی العباس: بنی العباس به ویژه منصور که از نظر شخصیتی انسانی پست و بی هویت بود به گونه ای که مردم لقب دوانقی را به او دادند برای حذف آل علی (ع) از صحنه ی سیاسی از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. شیوه های معمول منصور در این مبارزه، کشتار، شکنجه، تبعید، زندان و... بود و به هیچ کس هم رحم نمی کرد. به عنوان مثال محمد بن عبدالله اسکندری از نزدیکان منصور می گوید: روزی نزد منصور رفتم دیدم غمگین است به او گفتم: چه شده است؟ گفت: ای محمد

صد نفر از فرزندان فاطمه(ع) را کشته ام ولی سرور و سید آنان هنوز باقی است! گفتم: مقصودت کیست؟

گفت: جعفر بن محمد.

گفتم: او که مشغول عبادت خداست و در هوای ریاست نیست...

گفت: ... با خود عهد کردم تا امشب به پایان نرسیده از دست او خلاص شوم (اسد، حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۴۶۸).

باید توجه داشت منصور برای حذف آل علی از صحنه سیاسی تنها به مبارزه و درگیری با معاصران خود نپرداخته بلکه تلاش گسترده ای کرده است که ضمن تجلیل از عباس عموی پیامبر و بزرگ نمایی او، ابوطالب و امام علی(ع) را ترور شخصیت نماید، تا نگاه مردم را از آنان منحرف نماید. به بخشی از این تلاش او توجه کنید. او در نامه ای خطاب به محمد بن عبدالله رقیب سیاسی قدرتمند خود چنین تلاش می کند:

الف - تجلیل از عباس: او در تجلیل از عباس چنین می نویسد. تو میدانی در جاهلیت نیز ما بر شما برتری داشتیم. سقایه الحاج و ولایت زمزم از بین همه ی فرزندان عبدالمطلب تنها با عباس بود، در عصر عمر ما با پدرت در این مسأله اختلاف پیدا کردیم و عمر به نفع ما حکم کرد و آن را به عباس سپرد، در خشکسالی مدینه با اینکه پدرت زنده بود، عمر عباس را نزد خدا واسطه قرار داد تا باران بیارد، بعد از پیامبر از فرزندان عبدالمطلب تنها عباس مانده بود و میراث پیامبر باید به عباس برسد، هنگامی که اسلام آمد در خشکسالی مکه عباس هزینه ابوطالب و فرزندان او را می پرداخت و اگر عباس نبود ابوطالب و عقیل از گرسنگی مرده بودند. این ننگ و خواری را عباس از شما برداشت و... (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۳۸؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۶۱).

ب- ترور شخصیت امام علی(ع): او در ترور شخصیت امام علی(ع) چنین می نویسد: با اینکه علی(ع) بود ولی پیامبر ابوبکر را مامور کرد با مردم نماز بخواند و بعد از پیامبر

هم مردم دیگران را به عنوان رهبر برگزیدند و علی(ع) را انتخاب نکردند. گر چه در شورای شش نفره بود ولی کسی او را انتخاب نکرد و برای او حقی در خلافت قائل نبودند، وقتی عثمان کشته شد او به قتل عثمان متهم بود، طلحه و زبیر با او جنگیدند، سعد ابی وقاص حاضر نشد با او بیعت کند، برای رسیدن به حکومت همه تلاش خود را کرد و به خاطر آن جنگید و حکمیت را پذیرفت... (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۳۸؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۶۱).

ج - کفر ابوطالب: او درباره کفر ابوطالب چنین می نویسد: بدان هنگامی که پیامبر مبعوث شد چهار نفر از عموهایش زنده بودند و وقتی این آیه نازل شد که نزدیکانت را اندرز ده (شعراء، ۲۱۴) پیامبر آنان را به اسلام دعوت کرد. دو نفر از آنان مسلمان شدند که یکی از آن دو، پدر من است و دو نفر از آنان مسلمان نشدند که یکی از آنها پدر توست (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۳۸؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۶۱).

همان گونه که ملاحظه می کنید منصور داونقی در این نامه عباس را هم ردیف حمزه سیدالشهدا و ابوطالب را هم ردیف ابولهب قرار داده است و این اوست که اولین بار نظریه کفر ابوطالب را جعل کرده و پراکنده است.

گرچه مخالفان علی و آل علی -علیهم السلام- به ویژه عباسیان نظریه کفر ابوطالب(ع) را جعل و پخش می کردند، ولی از طرفی موضع گیری ابوطالب(ع) در دفاع از پیامبر در برابر هجوم قریش و موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حادثه مرگ ابوطالب(ع) و دعا و طلب استغفار او برای ابوطالب(ع) را نتوانسته اند انکار کنند؛ از این رو روایات ضحضاح را بر ساخته اند که ابوطالب(ع) کافر و جهنمی است، ولی به دلیل دخالت پیامبر، در ضحضاحی از آتش است.

نتیجه گیری

با توجه به فقدان روایات ضحضاح در منابع حدیثی شیعه و تعارض متون این روایات با یکدیگر و نیز تعارض آنها با آیات قرآن و روایات اسلامی و واقعیت‌های تاریخی آشکار می‌شود که این روایات جعلی است و با توجه به اینکه کفر ابوطالب (ع) دستاویز معاویه و پیروان او علیه آل ابوطالب (ع) به ویژه امام علی -علیه السلام- قرار نگرفته - در حالی که کفر ابولهب را علیه آنان دستاویز قرار داده اند-، روشن می‌شود که این روایات را بنی امیه نساخته اند. همچنین با توجه به اصرار مخالفان امام علی -علیه السلام- در تخریب شخصیت آن حضرت و درگیری‌های سیاسی آل علی -علیهم السلام- با عباسیان و تلاش عباسیان برای اثبات مشروعیت حکومت خود و اثبات ناشایستگی علی -علیهم السلام- برای حکومت، آنها به جعل و پخش این گونه روایات اقدام کرده اند، چنان که در روایات مورد بحث، دو روایت از عباس و یکی از فرزندش نقل شده است و یک روایت نیز مرسل است.

منابع

قرآن کریم.

- ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ هـ .
 ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ .
 الفارسی، علاء الدین، الاحسان فی تقریب صحیح بن حبان، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۸ هـ .
 ابن مغازلی، علی، مناقب علی بن ابی طالب، تهران، المكتبه الاسلامیه، بی تا.
 ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ هـ .
 ابن کثیر، اسماعیل، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ هـ .

- الجزیری، عبدالرحمان، *كتاب الفقه على المذاهب الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٦ هـ .
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغه*، قم، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ابن حبان، محمد، *الثقات*، حیدرآباد، دائره المعارف العثمانیه، بی تا.
- المزی، یوسف، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٨ هـ .
- ابن ابی حاتم، محمد، *الجرح و التعديل*، حیدرآباد، دائره المعارف العثمانیه، ١٣٧٢ هـ .
- ابن عدی، عبدالله، *الکامل فی ضعف الرجال*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ هـ .
- ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر، ١٤٠٥ هـ .
- بروجردی، سیدحسین، *جامع احادیث الشیعه*، قم، ١٤١١ هـ .
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، بیروت، دارالفکر، ١٤٠١ هـ .
- بغدادی، احمد، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- خوارزمی، احمد بن محمد، *المناقب*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٢٥ هـ .
- ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٩ هـ .
- راغب اصفهانی، حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، دمشق، دارالقلم، ١٤٢٦ هـ .
- زرکلی، خیرالدین، *الاعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٩٩٠ م.
- سید رضی، *نهج البلاغه*، قم، انتشارات هجرت، بی تا.
- طبری، محمد، *بشاره المصطفی لشیعه المرتضی*، قم، نشر اسلامی، بی تا.
- طبرانی، ابوالقاسم، *المعجم الکبیر*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- طباطبایی، سید محمد کاظم، *عروة الوثقی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٤٠٩ هـ .
- طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفه الرجال*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ١٣٤٨ هـ .
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.
- عسقلانی، احمد، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- عسقلانی، احمد، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤١٣ هـ .

عاملی، مرتضی، *الصحيح من سيره النبي الاعظم (ص)*، بیروت، المركز الاسلامی للداراسات، ۱۴۲۸ هـ .

قشیری، مسلم بن حجاج، *الجامع الصحيح*، بیروت، دارالفکر، بی تا.

قرطبی، محمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۵ هـ .

کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، تهران، اسلامیة، بی تا.

مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ .

موسوی، روح الله، *تحریر الوسيله*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ هـ .

مظفر، محمدحسن، *الافصح عن احوال رواه الصحاح*، قم، موسسه آل-البيت (ع)، ۱۴۲۶ هـ .

مغلطای، علاء الدین، *اکمال تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، الفاروق الحدیثه، بی جا، ۱۴۲۲ هـ .

هندی، علاء الدین، *کنز العمال*، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۹ هـ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی